

نهفته، از اهم مطالب این اثر است که هنوز هم برای ایرانیان آموزنده میتواند باشد، تا آن میزان که بتوان از آنها تجربه اندوخت و درس گرفت و به کار برد. انتقاد از وضع کشور همواره بدین نیت است که دلائل عقب ماندگی ایران از کشورهای متری اروپا کشف شود تا بتوان در رفع آنها کوشید.

توجه مخصوص به افغانستان و روابط ویژه آن با ایران موضوعی است که دکتر افشار هرگز از آن فارغ نشده و یک عصر با آن ور رفته است.

تیزبینی و بصیرت شایان تذکر، توجه او به موضوع سر زمین ماورای قفقاز است که به مقاله‌ای تحت عنوان اران و «مسئله آذربایجان» آشکار میشود. موضوعی که چندین دهه ایرانیان را بخصوص در پایان جنگ دوم جهانی گرفتار ساخت و هنوز هم کسانی یافت میشوند که این خطه را به این نام میانمند.

نکته مهم در این اثر صداقت و متانت و تعادل است که همواره رعایت شده و خواننده را مفتون میسازد... دو اصل که نویسنده در جوانی اساس اخلاق و رفتار خود قرار داده «دروغ نگو، قسم نخور» در تمام کتاب به چشم میخورد. و خواننده اطمینان دارد که مرد جافاده‌ای به حوادث نگریسته و آنها را تحلیل کرده است... شاید کسب این خصائل نتیجه جهان‌دیدگی و سفرهای طولانی است که از آن عشق به وطن زائیده شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

مجید مهران

روابط خارجی ایران

تألیف دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی - جلد دوم - تهران - ۱۳۶۸

دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی با وجود مشغله فراوانی که دارد و تاکنون چندین کتاب سودمند را به استادی ترجمه کرده و آثار خوبی بجا گذارده است، اخیراً جلد دوم تاریخ روابط خارجی ایران از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط رژیم پهلوی تألیف خود را منتشر کرده.

گمان من آنست از همان دقیقه که نویسنده‌ای قلم در دست می‌گیرد و مطلبی پیرامون موضوعی می‌نویسد و از همان لحظه‌ای که عنوان کتاب خود را تعیین می‌کند - ذوق و سلیقه و عقاید شخصی او مطرح می‌شود و نمی‌توان به او ایراد گرفت چرا بنا به میل ما مطالب را ننوشته است -

لیکن نکته ظریفی در اینجا مطرح است به این شرح که اگر مورخ اسناد و مدارک موجبی پس از سالیان متمادی به دست آورد که فرضاً یک شخصیت تاریخی را که مورد علاقه عموم مردم بوده و حسن شهرت داشته - مدلل می‌ساخت که خائنی بیش نبوده است، در اینجا دیگر ذوق شخصی و تمایلات خصوصی نمی‌تواند عرضه شود و باید چهره واقعی شخص مورد قضاوت و به درستی برشته تحریر درآورده شود، ولو آنکه عده‌ای برنجدند. متأسفانه بعضی از رجال سیاسی ما اتوبیوگرافی و شرح خاطرات خود را به نحوی می‌نویسند که مورد پسند خاطر خوانندگان نسل حاضر واقع شود. بدون شک این عمل قابل نکوهش است - چه نویسنده باید آنقدر جرأت داشته باشد که با نوشتن واقعیت‌های تاریخی تهمت و دشنام عده‌ای را بجان بخرد - اگر دارای آن شهامت نیست و می‌خواهد با نیک نامی از دنیا برود، پس وظیفه اخلاقی او ایجاب می‌کند یادداشت‌های خود را منظم کند و حقایق را بروی کاغذ آورد و از وراثت خود بخواهد، یا آنکه شخص معتمدی را انتخاب کند تا پس از مرگش انتشار دهد.

اسلوبی که نویسنده تاریخ روابط خارجی ایران انتخاب کرده است - تا آنجا که یک انسان می‌تواند قلم خود را مهار کند جنبه بیطرفی دارد، هر جا هم شخصیتی یا سیاستی را نکوهش کرده است عقیده شخصی اوست.

فقط این نکته را نباید نادیده بگیریم که در بعضی از فصول این کتاب به مسائل مهمی بطور خیلی موجز اشاره شده است که بر من معلوم نشد آیا گرانی بهای کاغذ موجب این خلاصه نویسی است، یا آنکه نویسنده رعایت حوصله خواننده را کرده است. نکاتی که به نظر اینجانب نسبت به این کتاب قابل عرضه است اینهاست:

در صفحه ۹ تحت عنوان نظرات کلی (سالهای جنگ سرد) درباره نقش مهم - احمد قوام (قوام‌السلطنه) در دیپلماسی که به هنگام مذاکرات سیاسی آن هم در اوج قدرت استالین در مسکو بازی کرد و مذاکراتی که با تردستی با هیئت اعزامی فرقه دمکرات آذربایجان در تهران انجام داد توضیح کافی داده نشده. باید تصدیق کرد این سیاستمدار کهنه‌کار در عین حال که شاه قلباً از او واهمه داشت و کارشکنی میکرد، و باوجود نظامی هوشمندی چون سرلشکر رزم آراء که ریاست ستاد ارتش را با هزاران آرزو برای کسب قدرت‌های بعدی را داشت، و در زمانیکه حزب توده ایران با سازمان منظم در سراسر کشور قدرت زائدالوصفی به دست آورده بود، توانست با ترفند سیاسی سه نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب توده را وارد هیئت دولت کند و قوام با این کار دوستان فراوانی را از دست داد، ولی با همین ریزه‌کاریها موجب پیروزی خود را فراهم کرد.

دلیری و تردستی او در سیاست تا آنجا بود که باوجود قانون ۱۱ آذر ۱۳۲۳ که نخست وزیران و وزیران را از هرگونه مذاکره با دول خارجی برای امتیاز نفت منع کرده و مجازات شدید پیش‌بینی شده بود، مقاله نامه ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ را با سفیر شوروی امضاء کرد. ضمناً نکات

ظریف دیپلماسی را کاملاً رعایت کرد و مجلس دست نشانده او هم آن مقاله‌نامه را کان لم یکن اعلام نمود، اگرچه به برکناری او منجر شد.

شک نیست که اولتیماتوم ترومن به استالین نقش اساسی در این جریان داشت، ولی بی انصافی است که سهم قوام را نادیده بگیریم - شخصیتی که او در مذاکرات با استالین نشان داد بمناسبت آنکه مطلقاً با حالت ضعف و زبونی سخنی بر زبان نیاورد و رفتارش مفرورانه بود قابل تقدیر است، چون معلوم نیست که غرب با خسارات فراوانی که از جنگ دوم جهانی دیده بود حاضر می‌بود که بر سر آذربایجان جنگ جهانی سوم را آغاز کند. طبعاً آمریکائی‌ها از سیاستی که قوام ماهرانه بازی میکرد خشنود بودند، تأسیس حزب دمکرات ایران برای کوبیدن حزب توده از شاهکارهای قوام‌السلطنه است، ولو اینکه به فروش جواز گندم و جو و برنج و غیره به عده‌ای بازرگان طمع برای جبران مخارج حزب متهم شد. او مشکلات مالی حزب را باید از یک راهی تأمین میکرد و از این ممر برای نفع شخصی بهره‌ای نبرد، بودجه دولت آنروزها آنقدر ناچیز بود که امکان نداشت صرف مخارج حزب بازی شود، حتی پرداختن حقوق کارکنان دولت بدشواری انجام می‌گرفت.

به نظر من ضرور بود از ضدیت شاه با قوام و منجر شدن به مکاتباتی که قوام از پاریس با شاه انجام داد و نسخه‌ای برای افراد سرشناس مملکت فرستاده بود و ضمن آن با جرأت شاه را از تأسیس مجلس مؤسسان و تجدید نظر در اصول قانون اساسی و متمم آن، برحذر کرده بود نیز یاد میشد، زیرا بعضی مسائل داخلی موجب تعیین رویه‌های دیپلماسی با تأثیر در مسائل آن دارد.

در مورد طرح مسئله آذربایجان از جانب ایران در شورای امنیت سازمان ملل متحد که اولین برخورد بلوک غرب و شرق پس از جنگ جهانی دوم است و اقدامات عمده‌ای که قوام، تقی‌زاده و علاء در نهایت وطن پرستی کردند قابل ذکر است، هرچند اسنادی هست که قوام‌السلطنه به علاء دستور داده بود که از طرح مسئله خودداری کند و با این عمل ظاهراً می‌خواست دل روسها را بدست آورد، ولی در باطن امر چشم خود را برهم گذارد، از این که تقی‌زاده و علاء موضوع را از دستور جلسه شورای امنیت خارج نکردند. (توضیح آنکه ساختمان سازمان ملل متحد بعلمت آنکه در نیویورک هنوز ایجاد نشده بود، شورای امنیت آن سال در لندن تشکیل شد).

مرحوم عباس آرام که آن موقع مستشار سفارت در واشنگتن بود می‌گفت که پس از پیروزی ایران در شورای امنیت، قوام به عنوان پاداش مبلغ ده‌هزار دلار برای علاء حواله کرد که خیلی موجب تکدر خاطر او شده بود. علاء گفته بود خدمت به میهن پاداش نقدی نمی‌خواهد و می‌خواست وجه را پس بفرستد، ولی کارمندان سفارت بدست و پا می‌افتند و می‌گویند حال که جنابمالی بعلمت استطاعت مالی از این وجه صرف نظر می‌فرمائید چه بهتر است که به نخست وزیر اطلاع دهید این کمک را بین اعضای سفارت تقسیم می‌کنید، و گویا به همین ترتیب عمل میشود.

* * *

در صفحه ۲۳۰ در مورد اختلاف با عراق نام عبدالکریم شیخلی وزیر خارجه وقت دولت بعث عراق که همراه هیئت به ایران آمد اشتهاً عبدالرحمن شیخلی درج گردیده است، چون در آن هنگام مستشار سفارت ایران در بغداد بودم و در جریان مذاکرات دوجانبه قرار داشتم، پیشنهاد میکنم در چاپهای آتی کتاب اشاره نمایند که مذاکرات هیئت اعزامی با عراق با شکست مواجه شد و در همان جلسه اول، مذاکرات به بن‌بست رسید. زیرا نعم‌النعمه رئیس هیئت نمایندگی عراق و معاون وزارتخارجه اظهار داشت، تصور ما این بود که دولت ایران هیئت اعزامی را برای رفع زد و خوردهای مرزی و مقررات مربوط به تنظیم رفت و آمد اتباع ایران و عراق برای زیارت اماکن مقدسه در خاک یکدیگر و رسیدگی به وضع ایرانیان ساکن عراق و مسائلی از این قبیل فرستاده است.

برای من رویه عراقی‌ها قابل پیش‌بینی بود، زیرا در غیاب دکتر عزت‌الله عاملی سفیر وقت که به تهران رفته بود، کاردار موقت بودم و چند روز قبل از اینکه هیئت ایرانی حرکت کند، دکتر محمود علی الداود مدیر کل سیاسی خواست او را ملاقات کنم و طی مذاکراتی گفت به علل فنی دولت عراق آمادگی برای انجام شدن مذاکرات را ندارد و بهتر است به تهران اطلاع دهم تاریخ حرکت را بموقع مناسب دیگری بتعویق اندازند، بهمین ترتیب به وزارت امور خارجه تلگراف رمز فرستادم. اما جواب رسید که هیئت در همان موقع مقرر وارد بغداد می‌شود و عراقی‌ها را در مقابل عمل انجام شده قرار دادند و هنگامی که برای استقبال هیئت به فرودگاه بغداد رفته بودم، دکتر عاملی بطور کنایه و گلابیه گفت نزدیک بود کار را خراب کنی و بی جهت آن تلگراف را فرستادی! در صفحه ۲۴۰ در مورد تصرف جزائر سه‌گانه (ابوموسی و تنبها) به نظر مخلص حال که قریب بیست سال از ماجرا گذشته است بهتر بود مؤلف برای ثبت در تاریخ متن یادداشت تفاهم بین ایران و حاکم امارت شارجه (شیخ خالد) را در خصوص جزیرهٔ ابوموسی درج میکرد، خصوصاً آنکه در همان اوان در یکی از مجلات چاپ بیروت اگر اشتباه نکم Middle East Survey با شیطنت انگلیسی‌ها متن کامل آن منتشر شده، بعلاوه پس از چندین سال از جنبه سری درآمده است.

در هر حال بنده بعنوان رئیس ادارهٔ نهم سیاسی وزرات امور خارجه که مسئول امور مربوط به کشورهای حوزه خلیج فارس و نفت فلات قاره بودم و پس از مراجعت از مأموریت بغداد به متن این یادداشت پی بردم، متوجه شدم باوجودی که ماههای طولانی با انگلیس‌ها در تهران و لندن مذاکرات مفصل دربارهٔ جزائر مذکور بعمل آمد و اگر اشتباه نکنم هفت بار ویلیام لیوس که کارشناس انگلیسی‌ها در منطقه خلیج فارس بود به ایران سفر کرد و البته انگلیس‌ها به هدف اساسی خود که شناسایی استقلال بحرین و دولت امارات متحدهٔ عربی بود رسیدند و معلوم نیست رجالی که دم از وطن پرستی می‌زدند چگونه حاضر بودند در برابر خواسته‌های انگلیس سر تسلیم فرود آورند و در برابر اعتراض امثال من می‌گفتند ما زور خود را زدیم افسوس انگلیسها زیر بار نرفتند!؟

در آن اوقات اولاً دولت انگلیس دیگر آن قدرت استعماری قرون سابق را نداشت، ثانیاً

پس از جنگ جهانی دوم با آزاد کردن تعداد زیادی از مستعمرات خود مواجه با بحران مالی بود، ثالثاً بهمان دلایل سیاسی و ضعف بنیه مالی تصمیم بخروج نیروهای خود از شرق کانال سوئز گرفت، طبعاً اگر از جانب هیئت نمایندگی ایران مقاومت می‌شد و در سر میز مذاکرات آتوی بحرین راه دولت ایران سهل و ساده از دست نمی‌داد، مسلماً منجر به مبادله یادداشت تفاهم که من آنرا یادداشت «سوتفاهم» نام گذارده بودم نمی‌شد؟ اگر بتاریخ یک قرن اخیر ایران مراجعه کنیم در تمام مذاکرات دو جانبه با همسایگان همیشه بازنده دولت ایران بوده و این نیست بجز آنکه دولتهای وقت بخاطر حفظ مقام خود کوتاه می‌آمدند و نمایندگان ایران دست بسته به نظرات طرف مقابل تسلیم میشدند.

در صفحه ۲۴۱ در خصوص واکنش شدید دولت عراق پیرو استرداد جزائر سه گانه بهتر است اشاره شود دولت عراق یادداشت شدیداللحنی به کاردار ایران در بغداد تسلیم کرد و ایران را متهم کرده بود با انگلیسها توطئه چیده‌اند و در صورتیکه در ظرف چهل و هشت ساعت جزائر مورد بحث را تخلیه نکنند قطع رابطه سیاسی خواهد کرد. این یادداشت با لحن موهنی که داشت بنا بتوصیه اینجانب به عراق مسترد گردید و قابل پاسخ دادن نبود، تصادفاً دولت انگلیس هم بهمان دلیل لحن اهانت آمیز یادداشت، از قبول آن خودداری کرد و در نتیجه بین دولتهای ایران و انگلیس و عراق رابطه دیپلماتیک برای مدتی قطع شد.

در صفحه ۲۸۰ نگاشته شده در اکتبر ۱۹۷۳ (شهریور ۱۳۵۲) به ابتکار عراق روابط سیاسی بین دو کشور از سر گرفته شد و بین تهران و بغداد سفیر مبادله گردید، در حالیکه در پاراگراف بالاتر آورده بودند در ۱۲ فوریه ۱۹۷۴ (۲۲ بهمن ۱۳۵۲) عراق از شورای امنیت تقاضای تشکیل جلسه فوری کرد و ادعا نمود ایران پنج کیلومتر از خاک عراق را تصرف کرده است. چون در آنروزها خارج از کشور بوده‌ام درست بخاطر ندارم و فکر نمیکنم در همان سالی که روابط طرفین تیره بود عراق به تجدید مناسبات دیپلماتیک مبادرت کرده باشد. یا شهریور ۱۳۵۲ اشتباه است یا ۲۲ بهمن همانسال.

در صفحه ۲۷۰ (روابط ایران و ژاپن در سالهای دهه ۱۹۷۰) باوجودیکه در مورد سایر کشورها حتی اروپای شرقی بتفصیل و ذکر آمار اقتصادی نگاشته شده تعجب است که تنها بذکر یک جمله که روابط ایران و ژاپن در سالهای مذکور فعالانه گسترش یافت و پس از آمریکا و آلمان مقام سوم را در زمینه واردات ایران اشغال کرده بود اکتفاء کرده‌اند. بد نیست در چاپهای بعدی ارقام و آمار دقیق تری در زمینه روابط اقتصادی ایران و ژاپن در آن زمان تهیه فرمایند تا خواننده را آگاهی بیشتری دهند.